

چه باید کرد (با لنین) ؟

اسلاوی ژیزک

(به ضمیمه مقاله‌ای از لنین)

ترجمه : هامان نویدپور

ولادیمیر ایلیچ لنین در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴، ۸۰ سال پیش درگذشت. آیا سکوت خجلت زده ای که حول نام او وجود دارد [حکایت از آن دارد که] او دوبار مرده است - که میراث او نیز مرده است ؟ عدم حساسیت او نسبت به آزادی‌های فردی، بطور موثری خارج از احساسات لیبرال-متساهل ماست . چه کسی است که امروز اشمئزاز بجایی را از اظهارات بی‌ملاحظه‌ی او علیه نقد منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی از قدرت بلشویکی در سال ۱۹۲۲، تجربه نکند ؟

« به راستی پند و اندرزهایی که منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی موعظه میکنند طبیعت حقیقی آنها را بیان میکند : " انقلاب بسیار دیر فرا میرسد. آنچه را که شما اکنون میگوئید، ما همیشه گفته ایم . پس اجازه دهید که آنرا دوباره بگوئیم . " ولی ما در پاسخ میگوئیم : اجازه دهید که شما را به خاطر گفتن چنین چیزهایی در مقابل جوخه آتش قرار دهیم. یا از گفتن دیدگاههایتان خودداری میکنید، یا اگر بر اظهار دیدگاههای سیاسی‌تان بصورت عمومی در شرایط فعلی [یعنی] هنگامی که وضعیت ما بسیار دشوارتر از زمانی است که تحت حمله مستقیم گاردهای سفید بودیم، پافشاری کنید، در اینصورت شما فقط خودتان شایسته سرزنش هستید اگر ما با شما بمثابه [افرادی] بدتر و مضرتر از عناصر گارد سفیدی رفتار کنیم. »

این نگرش بی‌ملاحظه نسبت به درک لیبرالی از آزادی شهرت بدی را برای لنین میان لیبرالها رقم زد . موضع آنها بطور گسترده‌ای بر رد تقابل استاندارد مارکسیست-لنینیستی میان آزادی صوری (formal) و آزادی واقعی (actual) استوار است . ولی حتی لیبرال‌های چپی مثل کلود لفور (claud lefort) بارها و بارها تاکید کرده اند که آزادی در معنای واقعی‌اش صوری است و اینکه " آزادی واقعی " مساوی با فقدان آزادی است . لنین [در اینجا] باید به یاد آورده شود بخاطر پاسخ متقابل مشهورش : " آزادی آری ، اما برای چه کسی؟ برای انجام چه چیزی ؟ " . برای او در نقل قول بالا در مورد منشویکها، آزادی آنها برای نقد دولت بلشویکی بطور موثری به آزادی برای تخریب دولت کارگران و دهقانان به سود ضدانقلاب بدل میگردد.

اما امروز پس از تجربه هولناک سوسیالیسم واقعاً موجود، آیا نادرستی آشکار اینگونه استدلال اثبات نشده است؟
اولا [این طرز فکر] یک شاکله مشخص تاریخی را به یک وضعیت بسته و کاملاً وابسته به زمینه (

contextualize) فرو میکاهد که در آن پیامدهای ابژکتیو عمل یک فرد کاملاً تعیین شده هستند (استقلال تصورات شما و آنچیزی که اکنون انجام میدهید بطور ابژکتیو بکار میرود) ثانیاً موقعیت اعلام چنین عباراتی، حق تصمیم درباره اینکه اقدامات شما بطور ابژکتیو چه معنایی میدهد را غصب میکند. بنابراین "ابژکتیویسم" آشکار آنها شکلی از [مفهوم] متضاد آن است، یک سوپژکتیویسم کامل: من تصمیم میگیرم که فعالیت‌های شما به لحاظ ابژکتیو چه معنایی میدهد، از آنجائیکه من مفهوم یک موقعیت را تعریف میکنم. (مثلاً اگر من قدرت خودم را تجلی مساوی بلافصل قدرت طبقه کارگر تصور کنم، پس هر کسی که با من مخالفت کند بطور ابژکتیو دشمن طبقه کارگر است.)

با اینحال آیا این تمامی داستان است؟ آزادی بطور واقعی چگونه در لیبرال دموکراسی کارکرد دارد؟ در طول دوران ریاست جمهوری کلینتون، راه سوم (ضد) چپ امروزی که به تهدیدهای ایدئولوژیک راست تسلیم میشود، متعین شد. برنامه اصلاحات مراقبت درمانی وی به هیچ عنوان بمثابه نوعی از عمل در نظر گرفته نشد که قصدش برای انجام "کاری غیر ممکن" تعجب برانگیزتر از شکست آن نبود، حداقل در شرایط امروزی ما که این [برنامه] برمبنای رد اندیشه هژمونیک نیاز به مختصر کردن مخارج و نهادهای اداری دولت بزرگ استوار بود. شکست آن شاید تنها حادثه دلالتگر دوران ریاست جمهوری کلینتون است، اگرچه منفی که شاهد قضایا را به نیرو مادی تصور ایدئولوژیک "انتخاب آزاد" (free choice) متوجه میسازد. بدین معنی که اگرچه اکثریت عظیم آنچیزی که اصطلاحاً "مردم عادی" نامیده میشوند بطور مناسبی با برنامه اصلاحی آشنا نبودند، لابی امور درمانی (که حتی دوبرابر از لابی امور دفاعی قدرتمندتر است) در تحمیل این ایده بنیادی به مردم که با خدمات درمانی همگانی، انتخاب آزاد (و در این مورد شامل دارو) به هر حال تهدید خواهد شد، موفق شد. در برابر این ارجاع کاملاً جعلی به "انتخاب آزاد" تمامی بر شمردن "واقعیات سخت" (hard facts) مثلاً اینکه در کانادا مراقبت درمانی کمتر گران و بیشتر موثر است، بدون اینکه انتخاب آزاد کمتر شود و غیره، بی نتیجه ماند.

ما در اینجا، در مرکز عصبی واقعی ایدئولوژی لیبرالی قرار داریم: پافشاری بر آزادی انتخاب، امروز در عصری که جامعه شناسانی نظیر اولریش آن را "جامعه خطر" (risk society) نامیده اند، بسیار ضروری است. ایدئولوژی حاکم میکوشد تا ناامنی شدید حاصل از تخریب دولت رفاه را بعنوان فرصتی برای آزادیهای جدید جا بزند. آیا شما مجبورید که هر سال با استناد به قراردادهای کوتاه مدت بجای منصبهای ثابت بلندمدت، شغل عوض کنید؟ چرا آنرا بمثابه رهایی از قیود یک شغل ثابت نمی بینید؟ بعنوان شانس برای کشف دوباره خویشتن تا از استعدادهای پنهان شخصیت خویش باخبر شوید؟ آیا بیش از این نمیتوانید بر بیمه‌های بهداشت استناددارد و برنامه های بازنشستگی تکیه کنید، چراکه باید پوششهای اضافی را که برای آن مجبور به پرداخت هستید را انتخاب کنید؟ چرا آنرا بمثابه فرصت بیشتری برای انتخاب ملاحظه نمیکنید: یا زندگی بهتر الان یا امنیت بلندمدت؟ و اگر این مخصصه در شما اضطراب بوجود می‌آورد، ایدئولوژیست‌های پست مدرن یا "مدرنیته‌ی دوم" (second modernity) فوراً به شما تهمت خواهند زد که قادر نیستید آزادی کامل را دریابید و در "گریز از آزادی" افراط میکنید و نابالغانه به اشکال ثابت پیشین چسبیده اید. حتی بهتر، هنگامی که این حالت بر ایدئولوژی یک سوژه بعنوان امکانات روانی فردی و توانایی‌های طبیعی حک میشود، شخص بطور اتوماتیک تمامی این تغییرات را بعنوان نتیجه شخصیت اش تعبیر میکند و نه بعنوان نتیجه احاطه شدن توسط نیروهای بازار.

پدیده‌ای مثل این، امروز این امر را بسیار ضروری میسازد که تقابل آزادی "صوری" و "واقعی" را به مفهومی جدی و دقیق دوباره اثبات کنیم. بگذارید به موقعیت کشورهای اروپای شرقی حول و حوش سال ۱۹۹۰ برگردیم، هنگامی که سوسیالیسم واقعاً موجود در حال فروپاشی بود. مردم ناگهان به درون یک وضعیت "آزادی انتخاب سیاسی" افتادند - به هر حال آیا در هیچ نقطه‌ای این پرسش بنیادین از آنها پرسیده شد که واقعا چه نوع نظمی میخواهند؟ اول به مردم گفته شد که در حال ورود به ارض موعود آزادی سیاسی هستند؛ سپس بلافاصله پس از آن، آنها متوجه شدند که این آزادی، خصوصی سازی‌های وحشیانه، از بین بردن خدمات اجتماعی و غیره را دربردارد. آنها هنوز آزادی انتخاب دارند، بنابراین اگر بخواهند میتوانند [از این وضعیت] خارج شوند، اما نه، اروپای شرقی‌ای‌های قهرمان ما نخواستند که معلمان غربی‌شان را نا امید کنند، آنها صبورانه بر انتخابی که خودشان نکرده بودند سماجت ورزیدند و خودشان را متقاعد کردند که باید بعنوان سوژه‌های بالغی رفتار کنند که آگاهند از این که آزادی بهای خودش را دارد. و اینجا آدم باید خطر کند تا تقابل لنینیستی میان آزادی صوری و واقعی را دوباره بازآفرینی (احیا) کند: لحظه‌ی حقیقت (the moment of truth) در پاسخ متقابل صریح و تند لنین به منتقدان منشیوکس این است که آزادی انتخاب حقیقی، انتخابی است که در آن من صرفاً میان دو گزینه یا بیشتر در یک مجموعه هماهنگ دست به انتخاب نمی‌زنم، بلکه تغییر در خود این مجموعه هماهنگ را انتخاب میکنم. نکته بارز در انتقال از سوسیالیسم واقعاً موجود به کاپیتالیسم این بود که مردم هرگز شانس این را نداشتند که چگونگی این انتقال را انتخاب کنند - ناگهان آنها (اکثراً بدون تصور) درون شرایط جدیدی انداخته شدند که به آنها مجموعه جدیدی از انتخابهای داده شده ارائه میداد (لیبرالیسم خالص، محافظه‌کاری ناسیونالیست)

این است آن چیزی که سخنان شدیدالحن لنین درباره آزادی صوری پیرامون آن است. و اینجا آن "بن‌مایه عقلانی" این سخنان مستقر است که امروز ارزش نجات دادن را دارد: وقتی که او این نکته را برجسته میکند که "دموکراسی خالص" وجود ندارد، که باید همیشه پرسیم چه کسی آزادی مطرح شده را بکار میبرد و نقش آن در مبارزه طبقاتی چیست؟ و نکته او برای برقرارداشتن امکان انتخاب رادیکال حقیقی، بسیار دقیق است. این است آنچه‌ی که تمایز میان آزادی صوری و واقعی سرانجام به آن میرسد: آزادی صوری، آزادی انتخاب میان هماهنگی‌های روابط قدرت موجود است، در صورتی که آزادی واقعی حوزه مداخله را برای تخریب همان هماهنگی‌ها تعیین میکند. بطور خلاصه نکته اصلی مورد نظر لنین این نیست که آزادی انتخاب محدود شود، بلکه این است که فرصت انتخاب بنیادین وجود داشته باشد - وقتی لنین درباره نقش آزادی در مبارزه طبقاتی می‌پرسد، آنچه که او می‌پرسد دقیق است: "آیا این آزادی به انتخاب انقلابی بنیادین کمک میکند با آنرا متوقف میکند؟"

یک شوی تلویزیونی عامه‌پسند در سالهای اخیر در فرانسه، که توسط بینندگان دو رتبه بالاتر از [برنامه] بدنام صابونهای واقعی big brother ارزشگذاری شده است، "این انتخاب من است" (c'est mon choix) بود. یک مصاحبه که مهمان آن اغلب اوقات یک آدم معمولی (یا استثنائاً شخص مشهوری) است که انتخاب عجیب و غریبی میکند که تمامی سبک زندگی او را تعیین میکند: یکی از آنها تصمیم گرفت که هرگز لباس زیر نپوشد، دیگری تصمیم گرفت که همیشه بدنبال یک شریک جنسی مناسب برای پدر و مادرش باشد. افراط مجاز است و حتی در خواست میشود، اما با ممانعت صریح از انتخابهایی که ممکن است باعث مزاحمت مردم شود (مثلاً شخصی که انتخابش این باشد که یک راسیست باشد، به این دلیل از آن ممانعت میشود) آیا کسی میتواند بهتر از این

مخمسه ای را که آزادی انتخاب در جوامع لیبرالی ما بطور واقعی به آن میرسد را تصور کند؟ ما میتوانیم برویم و انتخاباتهای جزئی خودمان را بکنیم، بطور کامل "خودمان را دوباره کشف کنیم، به شرطی که این انتخاباتها بطور جدی تعادل اجتماعی و ایدئولوژیکی را برهم نزنند. با در نظر گرفتن *c'est mon choix* ، امر رادیکال حقیقی باید بطور دقیق بر انتخاباتهای "برآشوبنده" تمرکز کند : دعوت کردن از افرادی مثل راسیستها یعنی افرادی که انتخابشان (و تفاوتشان) چیز متفاوتی را می‌سازد . همچنین این دلیل این امر است که چرا امروز "دموکراسی" هر چه بیشتر موضوعی غلط است، مفهومی که توسط استفاده غالب از آن بی اعتبار شده است و شاید بهتر باشد که خطر کنیم و آن را به دشمن واگذاریم. کجا ، چگونه و بوسیله‌ی چه کسی تصمیمات کلیدی درباره مسائل جامعه جهانی گرفته میشود؟ آیا این تصمیمات در عرصه عمومی و در مشارکت سفارش شده اکثریت اتخاذ میشوند؟ اگر پاسخ آری است ، این در درجه دوم اهمیت است که آیا دولت یک سیستم تک حزبی است یا نه؟ و اگر پاسخ نه باشد، این در درجه دوم اهمیت است که آیا ما یک دموکراسی پارلمانی با آزادی انتخاب فردی داریم یا نه .

در مورد فروپاشی سوسیالیسم دولتی دو دهه پیش، آدمی نباید فراموش کند که تقریباً در همان زمان، ایدئولوژی دولتهای رفاه سوسیال دموکراتیک غربی نیز متحمل ضربات قطعی شد و همچنین عملکرد آن بعنوان هدف خیالی ای که میتواند پیروی اشتیاق آمیز جمعی را برانگیزد، به پایان رسید . اندیشه " دوران دولت رفاه گذشته است" امروزه جزئی از آگاهی پذیرفته شده عمومی است. آن چیزی که این دو ایدئولوژی شکست خورده در آن مشترک بودند این مفهوم است که انسان بعنوان یک سوژه جمعی این توانائی را دارد که به هر طریق انکشاف اجتماعی- تاریخی بدون فاعل و بدون نام را محدود کند و آن را به مسیر مطلوب هدایت کند. امروزه این گونه اندیشه ها به سرعت بعنوان اندیشه‌هایی "ایدئولوژیک" یا "تمامیت خواه" طرد می‌شوند : روند اجتماعی دوباره تحت تسلط یک سرنوشت بی نام و رای کنترل اجتماعی تصور میشود . عروج سرمایه‌داری جهانی بعنوان وجهی از این سرنوشت به ما عرضه میشود که در مقابل آن فرد نمیتواند مبارزه کند . فرد یا خودش را با آن تطبیق میدهد و یا توسط تاریخ از رده خارج میشود و شکست می‌خورد . تنها کاری که فرد میتواند انجام دهد این است که سرمایه‌داری جهانی را تا حد امکان انسانی کند، که برای "سرمایه‌داری با چهره‌ای انسانی" مبارزه کند . (این آن چیزی است که سرانجام [ماهیت واقعی] راه سوم و آنچه‌ی که این اندیشه حول آن می‌چرخد را نشان میدهد)

انتخاب سیاسی پایه‌ای ما در ایالات متحده - دموکرات یا جمهوری خواه - نمیتواند مخمسه ما را به ما یادآوری نکند، هنگامی که در یک کافه تریای آمریکائی یک شیرین کننده مصنوعی میخواهیم : تمامی آلترناتیوهای موجود [که همه آنها] مساوی و شیرین و کم هستند، کیفهای کوچک آبی و قرمز اند ، جائی که هر کس ترجیحات خودش را دارد (انتخاب نکردن قرمز به خاطر اینکه مواد سرطانی دارد یا برعکس) و این چسبیدن مبتذلانه به انتخاب شخص، فقط بر بی‌معنائی مطلق آلترناتیوها تاکید میکند . آیا همان مساله در باره نوشیدنی سودا هم بوجود نمی آید : کوکاکولا یا پپسی ؟ این واقعیتی مشهور است که دکمه *close the door* در اکثر آسانسورها کاملاً یک دکمه بی اثر و بی کاربرد است و فقط تعبیه شده است تا به اشخاص این احساس را بدهد که آنها به هر حال در تنظیم حرکت آسانسور دخالت دارند - وقتی که ما این دکمه را فشار میدهیم درب آسانسور دقیقاً در همان لحظه ای بسته میشود که ما دکمه کف [اتاق آسانسور] را فشار داده ایم، بدون افزایش سرعت کار با فشار دکمه *close the door* . این مورد افراطی از مشارکت جعلی، استعاره درستی است از مشارکت اشخاص در پروسه سیاسی پست مدرن ما .

دلیل اینکه امروز ما گرایش داریم از لنین دوری کنیم این است : نه بخاطر اینکه او "دشمن آزادی" بود ، بلکه به این دلیل که او محدودیت نهائی آزادی‌هایمان را به یادمان می‌آورد ؛ نه به خاطر اینکه او به ما پیشنهاد میکند که انتخاب نکنیم، بلکه بخاطر اینکه او به یادمان می‌آورد که "جامعه‌ی انتخاب‌هایمان" هرگونه انتخاب حقیقی را مسدود می‌سازد.

* ضمیمه :

قدرت شورائی و موقعیت زنان ولادیمیر ایلیچ لنین

(اولین بار چاپ شده در پروادا شماره ۲۴۹ ، ۶ نوامبر ۱۹۱۹ ؛ برگرفته از جلد ۳۰ مجموعه آثار لنین)

دومین سالگرد حکومت شوروی فرصت مناسبی است که کارهای عمومی انجام شده در این دوره را مرور کرده ، اهمیت و اهداف انقلابی را که انجام داده ایم مورد بررسی قرار دهیم .

بورژوازی و حامیانش به ما تهمت پایمال کردن دموکراسی را میزنند ، ولی ما تاکید میکنیم که انقلاب شوروی تحرک بی سابقه ای در جهت بسط و توسعه همه جانبه و عمیق دموکراسی و علاوه بر این دموکراسی برای توده های زحمتکشی که تحت ستم سرمایه داری بوده اند ایجاد کرده است . نتیجتاً دموکراسی اکثریت وسیع مردم یا عبارت دیگر دموکراسی سوسیالیستی (برای زحمتکشان) که با دموکراسی بورژوایی (برای استثمار کنندگان ، سرمایه داران و ثروتمندان) متفاوت بود ، مستقر گردید .
حق با کیست ؟ بررسی عمیق این پرسش و درک صحیح آن بدین معنی است که باید تجربیات دو ساله اخیر را مطالعه کرد و آمادگی بهتری برای ادامه این تجربیات کسب کرد .

بررسی موقعیت زنان ، توضیح روشنی از تفاوت میان دموکراسی بورژوایی و سوسیالیستی و پاسخ روشنی به پرسش مطرح شده به ما میدهد . با وجود این واقعیت که بیش از ۱۲۵ سال از انقلاب کبیر (بورژوا-دموکراتیک) فرانسه میگذرد ، هنوز در هیچ جمهوری بورژوایی (یعنی جایی که مالکیت خصوصی زمین ، کارخانه ، کار و سهام و غیره وجود دارد) حتی در دموکراتیک ترین آنها ، در هیچ نقطه از جهان حتی در پیشرفته ترین کشورها ، زنان برابری کامل بدست نیاورده اند.

دموکراسی بورژوایی در حرف قول تساوی و آزادی میدهد ، اما در واقعیت هیچیک از جمهوریهای بورژوایی حتی پیشرفته ترین آنها نیز ، به نیمی از نژاد انسانی که زن هستند ، نه برابری قانونی کامل با مردان و نه آزادی از ستم و قیومیت مردان را داده است .

دموکراسی بورژوائی ، دموکراسی عبارات پرشکوه ، کلمات موقرانه ، وعده و وعیدهای فراوان و شعارهای عوامفريبانه آزادی و برابری است . اما این دموکراسی در واقعیت استتاری است بر عدم آزادی و فرودستی زنان ، عدم آزادی و تحقیر زحمتکشان و استثمار شونندگان

دموکراسی شورائی یا سوسیالیستی این حرفهای پرشکوه و دروغ را جارو میکند و جنگ بی باکانه ای را علیه ریاکاری دموکراتها ، مالکین ، سرمایه داران ، دهقانان مرفه که از فروش نان اضافه خود به کارگران گرسنه با سود گزاف ثروتمند میشوند ، اعلان مینماید .
مرگ بر این کلاهداری ننگین ! میان ستمدیدگان و ستمگران ، میان استثمار شونندگان و استثمار کنندگان هرگز هیچ برابری ای موجود نیست و نخواهد بود . مادامی که زنان از قید مزایایی که قانون برای مردان تامین میکند آزاد نشده اند ، مادامیکه کارگران از زیر سلطه سرمایه رها نشده اند . مادامیکه دهقانان زحمتکش از یوغ سرمایه داران ، مالکین و تجار آزاد نشده اند ، آزادی واقعی وجود نداشته و نمیتواند وجود داشته باشد .

بگذار ریاکاران و دروغگویان کم عقل و کور بورژوازی و حامیان آنها بکوشند تا مردم را با سخنان کلی خود در باره آزادی و برابری سردر گم کنند . در مقابل ما به کارگران و دهقانان میگوئیم : نقابهای این دروغگویان را از چهره هایشان پاره کنید و چشمان این نابینایان را باز نمائید . از آنها بپرسید :

" برابری کدام جنس با کدام جنس ؟ "

" برابری کدام ملت با کدام ملت ؟ "

" برابری کدام طبقه با کدام طبقه ؟ "

" آزادی از چه سلطه ای ؟ آزادی از سلطه کدام طبقه ؟ آزادی برای کدام طبقه ؟ "

آنان که از سیاست ، دموکراسی ، آزادی و برابری و سوسیالیسم صحبت میکنند ولی درعین حال این سوالات را پیش نمیکشند و آنها را در این پیش زمینه قرار نمیدهند ، آنها را مخفی نگه میدارند و ظاهر سازی میکنند ، بدترین دشمنان زحمتکشان ، گرگهایی هستند که به لباس میش در آمده اند ، تندترین مخالفان کارگران و زحمتکشان و خدمتگزاران مالکین ، تزار و سرمایه داران هستند .

قدرت شورایی در یکی از عقب مانده ترین کشورهای اروپایی در طول دو سال حیات خود برای رهایی زنان و برابر ساختن موقعیت آنان با " جنس برتر " بیشتر از صد و سی سال تلاش جمهوریهای " پیشرفته ، آگاه و دموکراتیک " کار انجام داده است .

روشنگری ، فرهنگ ، تمدن ، آزادی - این کلمات زیبا در تمامی جمهوریهای بورژوائی سرمایه داری جهان با قوانین بسیار ننگین ، نفرت انگیز ، کثیف و بیرحمانه ای آمیخته میشوند که در آنها با زنان بعنوان موجوداتی پست رفتار میشود ، قوانینی که مربوط به حقوق ازدواج ، طلاق و کودکانی که خارج از پیوند زناشویی رسمی متولد شده اند میشود ، قوانینی که به مردان امتیاز میدهد ، قوانینی که به زنان توهین کرده و آنها را تحقیر میکند .

یوغ سرمایه ، ستمگری "قانون مقدس مالکیت خصوصی" ، استبداد حماقت عوامانه ، طمع خرده مالکین - اینها عواملی هستند که مانع نقض قوانین کثیف و ننگین در دموکراتیک ترین جمهوریهای بورژوائی گردیده اند.

جمهوری شوروی ، جمهوری کارگران و دهقانان ، بدون درنگ تمامی این قوانین را از بین برده و حتی یک سنگ نیز از این ساختمان فریب و ریاکاری بورژوازی برجای خود باقی نگذاشت .

مرگ بر این فریب و کلاهداری ! مرگ بر دروغگویانی که از آزادی و برابری برای همه دم میزنند ، در حالی که زنان هنوز تحت ستم قرار دارند ، در حالی که هنوز طبقات ستمگر وجود دارند ، در حالی که مالکیت خصوصی سرمایه و سهام وجود دارد ، در حالی که مردم مرفه توسط ثروت اضافی خویش گرسنگان را در بند نگاه میدارند . آزادی برای همه خیر ، برابری برای همه خیر ، بلکه مبارزه علیه استثمارگران و ستمگران ، محو کلیه امکانات ستم و استثمار ! - این است شعار ما .

آزادی و برابری برای جنس ستمدیده !

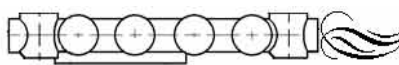
آزادی و برابری برای کارگران و دهقانان زحمتکش !

مبارزه علیه ستمگران ، علیه سرمایه داران ، مبارزه علیه کولاکهای سودجو !

این است شعار مبارزاتی ما ، این است حقیقت پرولتاریایی ما ، حقیقت مبارزه علیه سرمایه ، حقیقتی که ما محکم بر چهره جهان سرمایه با عبارات شیرین و ریاکارانه و پرشکوهش در باره آزادی و برابری بطور کلی و آزادی برابری برای همه پرتاب کردیم . درست به همین خاطر است که ما نقاب این ریاکاری را پاره کرده ایم ، که با تمامی توان انقلابی خویش آزادی و برابری را برای ستمدیدگان و زحمتکشان علیه ستمگران ، سرمایه داران و کولاکها برقرار میکنیم ، درست به همین خاطر است که حکومت شورائی این چنین در قلبهای کارگران سراسر جهان جای گرفته است . درست به همین دلیل است که در دومین سالگرد حکومت شورائی ، ما از حمایت توده های کارگر و توده های ستمدیده و استثمارشده در سراسر کشورهای جهان برخوردار گشته ایم . درست به همین دلیل است که در دومین سالگرد حکومت شورائی ، علیرغم گرسنگی و سرما و باوجود مشقات بسیاری که نتیجه تهاجم امپریالیستها به جمهوری روسیه شوروی بوده است ، ما به حقانیت راه خود ، به پیروزی اجتناب ناپذیر قدرت شوراها در سراسر جهان ایمان راسخ داریم .

**** برای دسترسی به متن انگلیسی مقاله ی لنین میتوانید به این آدرس مراجعه کنید :**

<http://marxistsfr.org/archive/lenin/works/۱۹۱۹/nov/۰۶.htm>



www.mindmotor.org